



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه اول؛ شنبه ۱۳۹۲/۶/۳۰

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

کتاب البیع

اهمیت بحث بیع

«بیع» تأثیر عظیمی بر حیات اجتماعی و اقتصادی بشر دارد؛ چراکه بسیاری از مبادلاتی که در سطح خرد و کلان بین افراد، مؤسسات، جوامع و دولت‌ها صورت می‌پذیرد بر اساس «بیع» است. تبیین حقیقت بیع، فرق آن با سایر عقود و بیان احکام آن می‌تواند افق رفتار افراد و جوامع را روشن نماید. سیستم حقوقی اقتصادی اسلام آن قدر دارای فروع، خصوصیات و احکام بوده و برترین دانشمندان و متفکران در تبیین و تحلیل آن به غور پرداخته‌اند که شاید در هیچ کجای دنیا نتوان نظیر آن را پیدا کرد.

کتاب شریف «مکاسب» شیخ انصاری رحمته الله علیه وارث فکر هزار و چندین ساله‌ی برترین متفکران و ژرف اندیشان از شیخ مفید گرفته تا شیخ طوسی، ابن ادریس حلی، محقق حلی، علامه‌ی حلی تا محقق ثانی، صاحب مفتاح الکرامه، کاشف الغطاء و صاحب جواهر رحمته الله علیه می‌باشد؛ اعلامی که هر از چندگاهی با گذشت ده‌ها سال و چه بسا چند صد سال، خداوند متعال مانند آنان را به جامعه‌ی بشری اعطاء می‌کند. لباب افکار این بزرگان در مکاسب انعکاس یافته و شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف با آن دقت، احاطه و هنری که داشته تقریباً چیزی را فروگذار نکرده است به حدی که آن را غیر قابل قیاس با کتب حقوقی دنیا قرار داده و می‌توان گفت از فلسفه‌های دنیا نیز از حیث اعمال فکر غنی‌تر است.

بعد از مرحوم شیخ نیز افرادی که دارای ذهن خلاق، تحلیل‌گر، شکافنده‌ی حقائق و معانی در عالی‌ترین رتبه‌ها می‌باشند کلمه به کلمه‌ی مطالب شیخ را که خود اعجوبه‌ای در فکر و تأمل بوده مورد ارزیابی قرار داده و در تأیید یا نقد آن قلم زده و نظرات جدیدی را به آن افزوده‌اند.

سید یزدی رحمته‌الله با آن احاطه‌ای که داشته حاشیه‌ی عمیقی^۱ بر مکاسب نگاشته و محقق ایروانی رحمته‌الله با آن حدت ذهنی و با نگاهی که به حاشیه‌ی سید داشته اعمال نظر کرده است.^۲ محقق اصفهانی رحمته‌الله آن اعجوبه‌ی کم نظیر در دقت و تسلط بر مباحث فکری حاشیه‌ی^۳ عمیق و مفصلی بر مکاسب نوشته و میرزای نایینی رحمته‌الله با تدریس و محور قرار دادن مکاسب، مطالب زیادی را در مباحث معاملات و خصوص بیع ابراز^۴ فرموده که توسط دو نفر از مقرران خوش قلم و دقیقشان - شیخ محمد تقی آملی^۵ و شیخ موسی خوانساری^۶ - به رشته‌ی تحریر در آمده است. مرحوم امام رحمته‌الله نیز با محور قرار دادن مکاسب در تدریس‌شان بررسی گسترده‌ای انجام داده و مطالب عالی و دقیقی را بیان فرموده‌اند. سید خوبی رحمته‌الله مطالب فراوانی را در تبیین و تنقیح آن بیان داشته که به خاطر بیان شیرین و رسای ایشان و قلم روان مقررین‌شان در جای‌گاهی سهل التناول‌تر از کتب دیگر قرار گرفته است.^۷ ده‌ها حواشی علمی، انتقادی و توضیحی دیگر نیز وجود دارد که آن‌ها نیز حائز اهمیت است.

۱. حاشیه‌ی مکاسب (للیزدی)، دو مجلد، نشر موسسه اسماعیلیان.

۲. حاشیه‌ی مکاسب (للایروانی) دو مجلد، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳. حاشیه‌ی کتاب مکاسب (ط - الحدیثه) للإصفهانی، ۵ مجلد، نشر انوار الهدی.

۴. در مقدمه‌ی مکاسب و البیع تقریر شیخ محمد تقی آملی آمده که وقتی محقق نائینی میخواستند مبحث مکاسب را شروع کنند فرمودند:

«خذوا عنی المكاسب؛ اینی رجل مقبوض» مکاسب را از من بگیرید؛ چرا که من رجلی مقبوضم.

در این که مرادشان چه بود ظاهراً خواسته‌اند چند مطلب را با هم الفاء کنند. یکی اینکه عمر من رو به غروب است این مطلب را هر چه زودتر از من بگیرید، دیگری این که این مطلب را به این سادگی نه از من و نه از کس دیگر به دست نمی‌آورید حالا که در اختیار شما می‌گذارم خوب از آن بهره بگیرید.

۵. مکاسب و البیع، تقریر شیخ محمد تقی آملی، دو مجلد، نشر دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۶. منیه الطالب فی حاشیه‌ی مکاسب، تقریر شیخ موسی خوانساری، ۲ مجلد، نشر المکتبه المحمدیه.

۷. سید خوبی رحمته‌الله حداقل دو دوره مکاسب را تدریس فرموده که به حسب اطلاع من سه تقریر از آن توسط اعظام تلامیذ ایشان در دسترس قرار دارد. یکی (مصباح الفقاهه) تقریر مرحوم توحیدی است که آن مقداری که خودش ناظر بر چاپ بوده بسیار روان و زیباست، ولی عمده‌اش بعد از رحلت ایشان چاپ شده که مورد رسیدگی قرار نگرفته است. دیگری (محاضرات فی الفقه الجعفری) تقریر مرحوم سید علی شاهرودی است که آن هم تقریر خوب و رساست. بخش مکاسب محرمة در زمان حیات و بقیه بعد از رحلت ایشان چاپ شده است. تقریر دیگر (التنقیح فی شرح مکاسب) مربوط به مرحوم میرزا علی غروی است که به دست عوامل صدام ملعون به شهادت رسید و آن هم بعد از شهادت ایشان به چاپ رسیده است.

به هر حال کتاب مکاسب علی الخصوص مبحث «بیع» به ضمیمه‌ی حواشی آن، منبع پایان ناپذیری از علم و فکر در حوزه‌ی تحلیل مسائل معاملی در زمینه‌ی فقه و حقوق ارائه کرده که واقعاً کم نظیر است. بسیاری از قواعد مطرح شده در کتاب البیع قواعد سیالی است که در تمام ابواب معاملات کاربرد دارد، لذا با تسلط بر مباحث بیع، حل مباحث مربوط به معاملات دیگر مانند اجاره، مضاربه، مساقات، شرکت، جعاله و ... آسان خواهد بود.^۱ بنابراین کتاب البیع، هم از آن جهت که قوام و حیات اقتصاد جامعه به بیع بستگی دارد دارای اهمیت است و هم از آن جهت که اهم مباحث سائر عقود - مانند شرائط عقد، شرائط عوضین، شرائط متعاقدين و ... - در آن روشن می‌شود. پس کسی که می‌خواهد متخصص در این رشته باشد و عن اجتهاد استنباط کند یا حداقل کلام دیگران را بفهمد باید در این مسائل غور کرده و از صرف وقت در آن ملول نشود. کسانی که در رشته‌ی حقوق نیز می‌خواهند کار کنند اگر بر این مباحث مسلط باشند حقوقدانی خواهند شد که قابل قیاس با اقرانشان نمی‌باشند.

این مباحث از آن‌جا که قدرت فکری زیادی به دارس و باحث آن می‌دهد فرد را در مسائل فلسفی نیز توانمند می‌کند و به راحتی می‌تواند مفاهیم اعتباری را از مفاهیم حقیقی تمیز داده و رابطه‌ی آن دو را درک کند. فلسفه‌های جدید نیز که به فلسفه‌ی زبانی «لینگویستیک فیلاسفی»^۲ و فلسفه‌ی تحلیلی «انالیتیک فیلاسفی»^۳ معروف است و گفتارهای روزمره‌ی مردم را تحلیل می‌کند، روش به کار رفته در آن، نظیر روشی روشی است که ما در اصول و فقه - خصوصاً اصول - به کار می‌بریم، لذا اگر کسی با توان حاصل از آموزش اصول و مکاسب وارد آن مباحث شود می‌تواند نقاد، بلکه مُبدع و مبتکر خوبی در آن مسائل شود.

تعریف بیع

بعضی مثل محقق نائینی رحمته‌الله قبل از ورود در اصل بحث و تعریف بیع، چگونگی تقسیم ابواب و کتب فقهی را تبیین کرده‌اند^۴ که فعلاً لزومی در طرح آن نیست، لذا وارد اصل بحث که شیخ ذکر فرموده

۱. خیلی از مباحث مربوط به این معاملات در کتاب البیع بررسی می‌شود، نسبت به بعضی دیگر هم باحث چنان قدرتی پیدا می‌کند که دیگر نیازی به بررسی و اعمال فکر زیاد ندارد.

۲. Linguistic philosophy

۳. Analytic philosophy

۴. *المکاسب و البیع* (للمیرزا النائینی)، ج ۱، ص ۸۲:

و ینبغی أن نحقق أولاً أن البیع مندرج فی آی باب من أبواب الفقه فاعلم أنهم قسموا الفقه الی عبادات و معاملات و أحكام و العبادة تطلق علی معان (الأول) ما يتوقف صحته علی إتيانه بقصد القرية و هذا هو العبادة بالمعنى الأخص (الثاني) ما يؤتى به بقصد القرية و لو لم تكن صحته منوطه

بإتيانه كذلك وهذا هو العبادة بالمعنى الأعم (الثالث) الوظائف التعبدية المقررة للمكلفين مما لا يتوقف على إنشاء أصلا وهذا أعم من المعنى الثانى ويشمل مثل القضاء والشهادات والمواريث ونحوها (والمعاملة أيضا تطلق) على معان (الأول) مالا يتوقف صحته على إتيانه بداعى القرية وهو المعاملة بالمعنى الأعم المقابل للعبادة بالمعنى الأخص، سواء لم يكن متوقفا على الإنشاء أو توقف من جانب واحد أو من جانبيين (الثانى) ما يتوقف على الإنشاء مطلقا ولو من جانب واحد وهذا أخص من الأول (الثالث) ما يتوقف على الإنشاء من جانبيين وهذا أخص من الثانى أيضا لانحصاره بالعقود.

ثم ان العقود تنقسم إلى اذنية وعهدية، والمراد بالاذنية ما يتوقف على الاذن حدوثا وبقاء بحيث يرتفع بارتفاع الاذن ولو لم يعلم به المأذون كالوكالة الإذنية والأمانة ونحوهما، وفي إدراجها فى العقود مسامحة لأن العقد عبارة عن العهد المؤكد ولا عهد فى العقود الإذنية لأن قوامها انما هو بالاذن فقط وانما ادراجها فى العقود لمكان اشتغالها على الإيجاب والقبول وعلى هذا فلا يشملها عموم أو فوا بالعقود تخصصا لا تخصيصا، وانما قيّدنا الوكالة بالاذنية لإخراج ما كان منها مندرجا تحت العقود حقيقة وهى التى تشتمل على شرائط العقد على ما قرر فى محله، و يترتب عليه عدم بطلانها بمجرد رجوع الموكل بل يتوقف على بلوغ الرجوع عن الاذن الى الوكيل.

و المراد بالعقود العهدية هى ما تشتمل على العهد والالتزام، وهى تنقسم إلى تعليقية وتنجزية والمراد بالتعليقية ما كان المنشأ معلقا على امر كالجعالة (بناء على كونها من العقود لا من الإيقاعات) وكذا المسابقة والمرامة والوصية، والمراد بالتنجزية ما لم تكن كذلك.

و كل واحد منهما ينقسم إلى تمليلية وغير تمليلية و التمليلية أيضا تنقسم الى ما يتعلق بالأعيان و الى ما يتعلق بالمنافع، و كل واحدة منهما اما معوضة أو غير معوضة، فالمعوضة المتعلقة بالأعيان مثل الصلح والبيع، وغير المعوضة المتعلقة بها كالهبة سواء كانت معوضة أو لا، و سواء كان العوض شرطا فيها أو لا، فإن الهبة هى التمليك بلا عوض، وانما العوض فى المعوضة منها بإزاء التمليك بمعنى انها تمليك بإزاء تمليك لا مبادلة مملوك بمملوك و لذا لا تقع بلفظ و هبتك هذا بهذا بل هذا تعبير عن البيع بلفظ الهبة، و فى وقوع البيع به كلام يأتى تحقيقه و الغرض هنا بيان أنه ليس بهبة بل هو بيع مردد بين الصحيح و الفاسد بناء على اعتبار الألفاظ الحقيقية فى العقود و عدم وقوعها بالألفاظ المجازية و المشتركة بالاشتراك اللفظى أو المعنوى أو عدم اعتبارها بل وقوعها بكل لفظ دال على المقصود و لو بالقرينة و لا فرق فى الهبة فى ما ذكرنا بين ما كانت مشروطة بالعوض كما إذا قال و هبتك هذا بشرط أن تهبنى ذاك أو لم يكن، بل وهبه المتهب شيئا ابتداء بعوض هبته و إن كان بينهما فرق من وجه آخر و هو جواز الرجوع و عدمه حيث لا يصح الرجوع فى الأول و يصح فى الثانى ما لم يهبه المتهب على تفصيل فيهما موكول الى محله (و الغرض) بيان دفع توهم كون الهبة المعوضة من العقود التمليلية المعوضة.

و أما العقود التمليلية المعوضة المتعلقة بالمنافع فكالاجارة، فإنها من العقود المعاوضية و ان كانت من جهة أخرى تعدّ فى باب العقود الأمانية لكون العين المستأجرة امانة فى يد المستأجر، و لأجل هذه المناسبة أدرجها العلامة (قده) فى باب الأمانات كما يمكن إدراج الرهن أيضا فيها بتلك المناسبة لكون العين المرهونة امانة فى يد المرتهن، كما يمكن إدراجه فى باب الدين أيضا لكونه من ملحقاته. و أما غير المعوضة المتعلقة بالمنافع فكالعارية بناء على أن تكون تمليك المنفعة لا إباحتها و إلا فتندرج فى العقود الإذنية، (فقد تحصل) أن البيع من العقود التنجزية التمليلية المعاوضية المتعلقة بالأعيان.

ثم إن الفرق بينه و بين الصلح الواقع على الأعيان مما لا يخفى (و توضيحه) أن الصلح عبارة عن حقيقة واحدة وهى التسالم المعبر عنه بالفارسية (با هم بر آمدن) لكن ما وقع عليه التسالم يختلف، فقد يكون التسالم على مبادلة العين بالمال فيفيد (ح) فائدة البيع، و اخرى يكون على مبادلة المنفعة بالمال فيفيد فائدة الإجارة و ثالثة يقع التسالم على تمليك العين من غير عوض فيفيد فائدة الهبة، و رابعة يقع على إباحة المنفعة فيشمر ثمرة العارية و هكذا. و لكن المعنى و هو التسالم فى الجميع واحد، و لذا يجب أن يتعدى بكلمة «على» فلو قيل صالحتك هذا بهذا لم يكن صلحا بل هو بيع اما فاسد أو صحيح على ما تقدم فى الهبة أنفا (نعم) عن بعض الأصحاب صحة تعديته بكلمة «عن» فيقال: صالحتك عن كذا، لكن الظاهر انحصار مورد استعمالها بما فى الذمة لا مطلقا (و بالجملة) فالصلح حقيقة أخرى مغايرة مع البيع و يكون أوسع من حقيقة البيع: بل مع كل معاملة يفيد فائدتها، و لذا يقع على الحقوق بل على إسقاط الحقوق أيضا.

می‌شویم. مرحوم شیخ در تعریف بیع می‌فرماید:

و هو فی الأصل کما عن المصباح المنیر^۱ مبادلة مال بمال^۲

کلمه‌ی «بیع» دارای حقیقت شرعی یا متشرعه نیست و در آیات کریمه، روایات شریفه و لسان فقها به همان معنای لغوی و عرفی به کار رفته است، لذا اگر بتوانیم همان معنای لغوی را که در ارتکاز اهل لغت بوده و نسلماً بعد نسل ادامه یافته و ظاهراً تغییری در آن ایجاد نشده، تحلیل کرده و حدود و ثغور آن را به دست آوریم می‌توانیم آیات و روایات مربوطه را معنا کرده و نتیجه‌ی لازم را به دست آوریم.

مقصود از «اصل» یکی از این دو احتمال می‌تواند باشد:

۱. اصل در مقابل مجاز؛ یعنی معنای حقیقی لفظ بیع این چنین است.

۲. اصل به معنای ریشه؛ یعنی معنای حقیقی اول کلمه‌ی بیع این چنین بوده، هر چند ممکن است از آن معنا منتقل شده و در معنای دیگری به نحو حقیقت استعمال شده باشد.

بعضی شواهد حاکی از آن است که اصل در این جا مقابل مجاز است؛ زیرا از مجموع عبارات فیومی^۱ در المصباح المنیر این طور به نظر می‌رسد که می‌خواهد معنای حقیقی بیع را در مقابل معنای مجازی آن بیان کند. عبارت فیومی این چنین است:

۱. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۶۹:

باعه: (بِيعًا) و (مَبِيعًا) فهو (بَائِعٌ و بَيْعٌ) و (أَبَاعَهُ) بِالْأَلْفِ لَغَةً قَالَه ابْنُ الْقَطَّاعِ و (الْبَيْعُ) مِنَ الْأَضْدَادِ مِثْلُ الشَّرَاءِ و يُطْلَقُ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْمُتَعَادِلِينَ أَنَّهُ (بَائِعٌ) و لَكِنْ إِذَا أُطْلِقَ (الْبَائِعُ) فَالْمُتَبَادِرُ إِلَى الذَّهْنِ بِأَذِلِّ السَّلْعَةِ و يُطْلَقُ (الْبَيْعُ) عَلَى الْمَبِيعِ فَيُقَالُ (بِيعَ خَيْدٌ) و يُجْمَعُ عَلَى (بِيعٍ) و (بِعْتٌ) زَيْدًا الدَّارَ يَتَعَدَّى إِلَى مَفْعُولَيْنِ و كَثُرَ الْاِقْتِصَارُ عَلَى التَّانِي لِأَنَّهُ الْمُقْصُودُ بِالْإِسْنَادِ و لِهَذَا تَبَيَّنَ بِهِ الْفَائِدَةُ نَحْوُ بَعْتِ الدَّارِ و يَجُوزُ الْاِقْتِصَارُ عَلَى الْأَوَّلِ عِنْدَ عَدَمِ اللَّيْسِ نَحْوُ بَعْتِ الْأَمِيرِ لِأَنَّ الْأَمِيرَ لَا يَكُونُ مَمْلُوكًا يَبَاعُ و قَدْ تَدَخَّلَ مِنْ عَلَى الْمَفْعُولِ الْأَوَّلِ عَلَى وَجْهِ التَّوَكِيدِ فَيُقَالُ بَعْتُ مَنْ زَيْدِ الدَّارِ كَمَا يُقَالُ كَتَمْتُهُ الْحَدِيثَ و كَتَمْتُ مِنْهُ الْحَدِيثَ و سَرَقْتُ زَيْدًا الْمَالَ و سَرَقْتُ مِنْهُ الْمَالَ و رُبَّمَا دَخَلَتِ اللَّامُ مَكَانَ مَنْ يُقَالُ بَعْتُكَ الشَّيْءَ و بَعْتُهُ لَكَ فَالْلامُ زَائِدَةٌ زِيَادَتُهَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» و الْأَصْلُ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ و (الْبِتَاعُ) زَيْدُ الدَّارِ بِمَعْنَى اشْتَرَاهَا و (الْبِتَاعُهَا) لِعَیْرِهِ اشْتَرَاهَا لَهُ (بَاعَ) عَلَيْهِ الْقَاضِي أَى مِنْ غَيْرِ رِضَاةٍ و فِي الْحَدِيثِ «لَا يَخْطُبُ الرَّجُلُ عَلَى خَطْبَةِ أَخِيهِ» و لَا يَبِيعُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ» أَى لَا يَشْتَرِي لِأَنَّ النَّهْيَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْمُشْتَرِي لَا عَلَى الْبَائِعِ بِدَلِيلِ رِوَايَةِ الْبُخَارِيِّ «لَا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ» و يُؤَيِّدُهُ «يَحْرُمُ سَوْمُ الرَّجُلِ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ» و (الْمُبْتَاعُ) (مَبِيعٌ) عَلَى النَّقْصِ و (مَبِيعٌ) عَلَى التَّمَامِ مِثْلُ مَخِيطٍ و مَخِيوطٍ و الْأَصْلُ فِي الْبَيْعِ مُبَادَلَةٌ مَالٍ بِمَالٍ لِقَوْلِهِمْ (بِيعَ) رَابِعٌ و (بِيعَ) خَاسِرٌ و ذَلِكَ حَقِيقَةٌ فِي وَصْفِ الْأَعْيَانِ لِكَيْفِهِ أُطْلِقَ عَلَى الْعَقْدِ مَجَازًا لِأَنَّهُ سَبَبُ التَّمْلِيكِ و التَّمْلِكِ و قَوْلُهُمْ صَحَّ الْبَيْعُ أَوْ بَطَلَ و نَحْوُهُ أَى صِغَةُ الْبَيْعِ لَكِنْ لَمَّا حُدِفَ الْمُضَافُ و أُقِيمَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ مَقَامَهُ و هُوَ مُذَكَّرٌ أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَيْهِ بِلَفْظِ التَّذْكِيرِ و (الْبَيْعَةُ) الصَّفَقَةُ عَلَى إِجْبَابِ الْبَيْعِ و جَمْعُهَا (بِيعَاتٌ) بِالسُّكُونِ و تُحْرَكُ فِي لُغَةِ هَذَا بَلْ كَمَا تَقَدَّمَ فِي بَيْضَةٍ و بَيْضَاتٍ و تُطْلَقُ أَيْضًا عَلَى الْمُبَايَعَةِ و الطَّاعَةِ و مِنْهُ (أَيْمَانُ الْبَيْعَةِ) و هِيَ الَّتِي رَتَبَهَا الْحَجَّاجُ مُشْتَمِلَةً عَلَى أُمُورٍ مُعَلَّظَةٍ مِنْ طَلَاقٍ و عِتْقٍ و صَوْمٍ و نَحْوِ ذَلِكَ و (الْبَيْعَةُ) بِالْكَسْرِ لِلنَّصَارَى و الْجَمْعُ (بِيعٌ) مِثْلُ سِدْرَةٍ و سِدْرٍ.

۲. کتاب المکاسب (ط - الحدیثه)، ج ۳، ص ۷.

و الْأَصْلُ فِي الْبَيْعِ مُبَادَلَةُ مَالٍ بِمَالٍ لِقَوْلِهِمْ (بَيْعٌ) رَابِحٌ وَ (بَيْعٌ) خَاسِرٌ وَ ذَلِكَ حَقِيقَةٌ
فِي وَصْفِ الْأَعْيَانِ لِكِنَّهُ أُطْلِقَ عَلَى الْعَقْدِ مَجَازاً لِأَنَّهُ سَبَبُ التَّمْلِكِ وَ التَّمْلِكِ

اصل در بیع، مبادله‌ی مال به مال است به خاطر این که گفته می‌شود: بیع رابح و بیع خاسر و آن
(اصل بیع یا رابح و خاسر) حقیقت است در وصف اعیان، لکن مجازاً بر عقد [مركب از ایجاب و
قبول] اطلاق شده است.

یعنی بیع در اصل برای مبادله‌ی^۳ اعیان وضع شده و در آن معنا به نحو حقیقت است، ولی مجازاً بر عقد
[بعت و اشتریت] هم اطلاق می‌شود.

اما با این حال اقرب به نظر می‌آید که مقصود از «اصل» در کلام فیومی^۴ و شیخ احتمال دوم باشد؛ یعنی
لفظ بیع ابتدا برای مبادله‌ی مال بمال وضع شده، ولی به این معنا نیست که اگر در معنای دیگر استعمال شد به
نحو مجاز باشد - بله استعمال آن در عقد به نحو مجاز است - بلکه از معنای اول به مناسبت منتقل شده
است؛ مثلاً اگر مبادله بر روی چیزی واقع شد که مالیت نداشت باز حقیقتاً بیع بر آن اطلاق می‌شود، هر چند
در اصل برای مبادله‌ی مال به مال وضع شده است.

شاهدی که فیومی برای وضع بیع بر مبادله‌ی مال به مال ذکر می‌کند آن است که بیع متصف به رابح و
خاسر شده و گفته می‌شود: بیع رابح و بیع خاسر و این نمی‌تواند وصف لفظ و عقد باشد، بلکه مربوط به
آن مبادله‌ای است که در عالم اعتبار اتفاق می‌افتد و عقد سبب آن است؛ زیرا آن مبادله است که دارای ضرر
یا منفعت می‌باشد، صیغه که سود و ضرر ندارد.

والحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی

۱. منسوب به فیوم مصر.

۲. معلوم نیست اسم اشاره به اصل بیع بر می‌گردد یا به رابح و خاسر.

۳. باید مراد ایشان مبادله‌ی اعتباری باشد؛ زیرا ممکن است مبادله‌ی خارجی صورت بگیرد ولی بیع محقق نشود.

۴. چون در المصباح المنیر در موارد متعددی بعد از آن که لغت را معنا می‌کند می‌گوید: گرچه در اصل به این معناست، ولی بعداً در معنای

دیگری به نحو حقیقت به کار رفته است.

✓ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۵۸۰:

الْمِنْحَةُ بِالْكَسْرِ فِي الْأَصْلِ الشَّاةُ أَوْ النَّاقَةُ يُعْطِيهَا صَاحِبُهَا رَجُلًا يَشْرَبُ لَبَنَهَا ثُمَّ يَرُدُّهَا إِذَا انْقَطَعَ اللَّبَنُ ثُمَّ كَثُرَ اسْتِعْمَالُهَا حَتَّى أُطْلِقَ عَلَى كُلِّ عَطَاءٍ وَ
(مَنْحَتُهُ) (مَنْحًا) مِنْ بَابِ نَفَعَ وَ ضَرَبَ أَعْطَيْتُهُ وَ الْأَسْمُ (الْمَنْبِيحَةُ).

